

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان کردیم یکی از آیات شریفه‌ای که دلالت بر برزخ دارد و دلالت بر حیات برزخی دارد آیه 154 از سوره مبارکه بقره است؛ «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» توضیح دادیم که این آیه شریفه به خوبی دلالت بر حیات برزخی دارد و راجع به کلمه «أَحْيَاءٌ» چهار احتمال از مجمع البیان نقل کردیم و بیان کردیم این احتمال که مراد از این «أَحْيَاءٌ» همان حیات حقیقی است، یعنی حقیقتاً اینهایی که در راه خدا کشته می‌شوند حیات دارند و اگر مراد این باشد که این «أَحْيَاءٌ» دلالت بر حیات حقیقی دارد، حیات حقیقی همان حیات برزخی می‌شود و در نتیجه آیه شریفه به خوبی دلالت بر این مدعا دارد.

اینجا دو نکته در مورد این آیه شریفه باقی مانده؛ یکی این است که در معنای چهارمی که برای حیات شد گفتیم بعضی از مفسران گفته‌اند این «أَحْيَاءٌ» یعنی نام اینها زنده است نه اینکه خودشان زنده باشند، أَحْيَاءٌ دلالت بر این دارد که نام اینها زنده است، مراد از حیات بقاء اسم و نام نیک از اینها در مرور زمان است. کسانی که آمدند این را گفتند برای تأیید مدعایشان گفته‌اند آیه خطاب به مؤمنین است، مؤمنین اعتقاد به خدا و رسول و قیامت که دارند، مؤمنین اذعان به حیات آخرت دارند و مؤمنین می‌دانند که انسان به وسیله مُردن نابود نمی‌شود، انسان به وسیله مُردن از بین نمی‌رود، مؤمنین این را می‌دانند که انسان به وسیله مردن نابود نمی‌شود.

این همه آیات معاد قبلاً نازل شده بوده، بنابراین چون خطاب به اینهاست و اینها این اعتقادات را دارند پس نمی‌شود که مجدداً به اینها بگویند اینهایی که کشته می‌شوند زنده‌اند، باید مراد این باشد که نام اینها باقی می‌ماند این اولاً. و ثانیاً همین که برای گروه خاصی این حیات مطرح می‌شود «لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» خدای تبارک و تعالی راجع به همین گروه خاص فرموده اینها أَحْيَاءٌ، در حالی که خود مؤمنین می‌دانند حیات بعد الموت عمومیت دارد و اختصاص به شهدا ندارد. پس اینها برای اینکه این احیاء در این آیه شریفه یعنی نام‌شان زنده است و اگر گفتیم آیه شریفه دلالت بر این معنا دارد نتیجه این می‌شود که ما از آیه حیات برزخی را نمی‌توانیم استفاده کنیم، اگر گفتیم آیه می‌فرماید اینهایی که در راه خدا کشته می‌شوند راه نیک‌شان جاودان است و باقی می‌ماند، دیگر آیه دلالت بر اینکه اینها زنده‌اند و در جایی زندگی می‌کنند و حالاتی دارند و آثار حیات بر آنها بار است ندارد.

ما در جلسه گذشته گفتیم این معنا خلاف ظاهر است، اینکه بگوئیم شهدا نام نیک‌شان باقی می‌ماند و بالأخره در طول تاریخ اسمی از هر شهیدی باقی می‌ماند، این در جای خودش درست است ولی خلاف ظاهر این آیه شریفه است «لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ» ظهور در حیات حقیقی دارد.

مرحوم علامه رضوان الله عليه در كتاب الميزان براي اينكه اين نظريه را رد كنند، ايشان چهار مطلب را فرموده‌اند كه ما مي‌خواهيم در بحث امروز به اين چهار مطلب اشاره كنيم. مطلب اول اينكه مي‌فرمايند اصلاً بقاء نام نيك يك حيات وهمي است «إِنْ كُنْ هَذِهِ حَيَاةٌ» اينكه بگوئيم نام يك نفر باقي مي‌ماند و اسمش را حيات بگذاريم «إِنَّمَا هُوَ فِي الْوَهْمِ فَقَطْ دُونَ الْخَارِجِ فَهِيَ حَيَاةٌ تَخْلِيَةٌ لَيْسَ لَهَا فِي الْحَقِيقَةِ إِلَّا الْإِسْمُ» اسمش را حيات مي‌گذاريم. تعبير ديگر اين است كه اين حيات مجازي است و اصلاً حيات نيست منتهي اين را يك مقدار مرحوم علامه باز كرده و مي‌فرمايند اين عنوان حيات وهمي را دارد، تخيلي است «وَمِثْلُ هَذَا الْمَوْضُوعِ الْوَهْمِيِّ لَا يَلِيقُ بِكَلَامِهِ» بگوئيم خدای تبارك و تعالی می‌آید يك عنوان وهمي را ملاك براي ارزش قرار مي‌دهد. اينكه حيات يعني نام يك كسي باقي مي‌ماند حيات حقيقي نيست اين يك.

دوم اينكه خدا نمی‌آید يك چيز وهمي و تخيلي را ملاك براي ارزش قرار بدهد، اگر انسان تخيل كند كه فلان مقام را دارد، با مقام تخيلي كه انسان ارزش پيدا نمی‌كند! با مقام واقعي ارزش پيدا می‌كند، با اخلاق تخيلي انسان متخلق نمی‌شود، با اخلاق واقعي انسان متخلق می‌شود. وقتي در مورد انسان اينطور است، در خدای تبارك و تعالی به طريق اولي يك چيزي كه اساس ندارد، وهمي است و تخيلي است، اين نمی‌تواند موضوع براي كلام خدای تبارك و تعالی قرار بگيرد.

گويا يك كسي به مرحوم علامه اشكال مي‌كند و آن اينكه پس در مورد حضرت ابراهيم علي نبينا و آله و عليه السلام كه قرآن به عنوان يكي از دعاهاي ابراهيم نقل مي‌كند كه «وَجَعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» [1] يك لسان صدق از من در آخرين و ديگران قرار بده. مي‌فرمايد اين هم مُراد نام نيك ابراهيم نيست بلكه لسان صدق يعني اين دعوتي كه ابراهيم مردم را به توحيد و مبارزه با شرك انجام مي‌دهد، از خدا مي‌خواهد كه اين دعوت من باقي بماند، ابراهيم بقاء دعوت خودش را اراده مي‌كند و الا مقصود ابراهيم اين نيست كه نام نيكي از من باقي بماند! اين نام نيك يك امر تخيلي است.

در دنباله باز براي توضيح مطلب مي‌فرمايند چنين امور تخيلي با انسان‌هاي مادي و اصحاب طبيعت، آنهايي كه معتقدند كه انسان بعد از مُردن فاني مي‌شود و از بين مي‌رود، حيات آخرت را قائل نيستند و مي‌گويند انسان فطرتاً ميل دارد به اينكه بعد از موتش يك چيزي از او باقي بماند، با آنها سازگاري دارد. اما با يك كسي كه معتقد به قيامت است، يك كسي كه معتقد است به اينكه يك عالم ديگري هست اينكه نام نيكي باقي بماند يك امر تخيلي و وهمي است، اين اولين مطلبي است كه ايشان در اینجا بيان مي‌كند.

مطلب دوم مي‌فرمايد در آيه شريفه دارد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» اين «لا تشعرون» كه در ذيل آيه آمده با اينكه ما بيائيم حيات را به عنوان بقاء نام و نشان قرار بدهيم سازگاري ندارد، براي اينكه اين را ديگران هم مي‌فهمند! اگر اين است پس چرا خدا مي‌فرمايد «لا تشعرون» اين هم مطلب دوم.

مطلب سوم در سوره مباركه آل عمران آيه 169: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» درباره احياء مي‌فرمايد حياتي كه در آنجاست حيات حقيقي است، يعني آن آيه را مي‌خواهند قرينه قرار بدهند بر اينكه اين احياء در اینجا، اين حيات مجازي و حيات وهمي مُراد نيست، اين هم مطلب سومي كه مرحوم علامه دارند.

مطلب چهارم این است که می‌فرمایند این آیه 154 بقره «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ» يك مطلبی را می‌گوید که گویا مخاطبین جاهل به این مطلب هستند، آنهایی که آمدند اَحیاء را به معنای نام و نشان معنا کردند، مسلمان‌ها که می‌دانستند بعد از مُردن قیامت در کار است، مرحوم علامه می‌فرماید بله، اما بعید نیست بگوئیم نسبت به این حیات برزخی جاهل بودند. آنچه در قرآن غیر از این آیات داریم تصریح به خود قیامت است، مسلمان‌ها می‌دانستند بعد از مُردن يك قیامتی هست و يك داری است برای حساب و کتاب، اما اینطور نبود که آنها عالم به حیات برزخی باشند! کسانی که می‌خواهند حیات را در این آیه شریفه معنا کنند به نام و نشان و بقاء نام و نشان ادعایشان این بود که آیه در مقام بیان يك مطلبی است که تا حالا مسلمان‌ها خبر ندارند در حالی که قبل از این هم مسلمان‌ها به قیامت خبر داشتند. مرحوم علامه می‌فرماید به قیامت آگاه بودند ولی به حیات برزخی آگاه نبودند و این آیه در مقام بیان حیات برزخی است.

بنابراین اینها قرائن روشنی است، نکاتی هم که فرمودند نکات بسیار خوبی است و رضوان خدا بر ایشان باشد به خاطر این نکات بسیار خوب، واقعاً انسان وقتی المیزان را مطالعه می‌کند - حالا آنهایی که در حدّ آن باشند، ما که در حدّش نیستیم - کاملاً احساس می‌کند که در کلمه به کلمه آن عنایت خداوند تبارک و تعالی نسبت به مرحوم علامه بوده. این چهار مطلبی که در اینجا فرمودند مطالب بسیار درستی است که چهار قرینه‌ی روشن بر اینکه مراد از این «احیاء» در آیه 154 سوره بقره حیات حقیقی است، حیات حقیقی یعنی آنکه درک و شعور دارد، وقتی ما می‌خواهیم يك عالمی را به نام عالم برزخ از قرآن کریم اثبات کنیم، می‌خواهیم بگوئیم انسان بعد از اینکه از دنیا می‌رود، روحش در يك قالب مثالی دیگر قرار می‌گیرد، درک و شعور دارد و بعضی از روایات بسیار مهمی در این زمینه وجود دارد که ان شاء الله به بحث روایی برزخ که برسیم آن را خواهیم خواند.

نکته دیگر این است که بعضی از مفسرین گفتند این فقط بر حیات برزخی شهدا دلالت دارد و ما نمی‌توانیم از آیه استفاده کنیم هر موجودی که از دنیا می‌رود حیات برزخی دارد. اولاً راجع به این آیه 154 سوره بقره يك اختلافی کردند بعضی‌ها گفتند این مربوط به شهدای بدر است و برخی هم گفتند مربوط به شهدای احد است. آنهایی که گفتند مربوط به شهدای بدر است؛ گفتند آیه فقط دلالت بر خصوص حیات شهدای بدر دارد، آنهایی که گفتند مربوط به شهدای اُحُد است، می‌گویند آیه فقط دلالت بر حیات شهدای اُحُد دارد. ولی ظاهراً این قسمت نزاع بی‌معناست برای اینکه این آیه هم بعد از قضیه‌ی بدر است و هم بعد از قضیه اُحُد است «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» این «مَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» عام است هم شهدای بدر را می‌گیرد و هم شهدای احد را می‌گیرد، ممکن است بعد از قضیه‌ی اُحُد نازل شده که همینطور هم هست، این آیه شریفه بعد از واقعه اُحُد نازل شده اما «مَنْ يُقْتَلُ» هم شهدای احد را می‌گیرد و هم شهدای بدر را، این از این جهت.

اما آیا آیه دلالت می‌کند بر اینکه این حیات برزخی فقط مخصوص به شهدای بدر یا احد است و تعدّی به غیر از اینها نمی‌کند؟ ما باشیم و آیه؛ می‌گوئیم ملاک را «مَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» قرار داده و در خصوص بدر یا احد ندارد، هم‌هی شهدا را می‌گیرد. از نظر صناعت اصولی موضوع و متعلّق «مَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی چه شهدای بدر و چه شهدای احد، هر کسی که تا قیامت «یقتل فی سبیل الله» تا اینجا درست. در نتیجه برای هر کسی روشن است که آیه تمام شهدا را می‌گیرد، اما باز مشکل حل نمی‌شود، يك کسی ممکن است بگوید خیلی خُب! آیه خصوص شهدای بدر و اُحُد نیست، اما فقط آیه دلالت دارد بر اینکه شهید حیات برزخی دارد، در حالی که مدعا عام است، مدعایی که ما الآن دنبالش هستیم می‌خواهیم بگوئیم بعد از این عالم (بعد از موت) هر انسانی چه مؤمن و چه کافر، چه شهید و چه غیر شهید، چه عالم و چه غیر عالم، همه برزخ دارند. این آیه فقط دلالت دارد بر خصوص حیات برزخی شهید. حالا اگر هم بگوئیم خصوص شهدای بدر و احد نه، اما دلالت دارد بر اینکه فقط شهید دارای حیات برزخی است.

مرحوم علامه در اینجا ولو در کلام شریف‌شان بین این دو عنوان تفکیک نشده؛ ایشان اشکال و جوابی که می‌خواهند بدهند، متوجه می‌کنند به افرادی که می‌گویند این آیه مخصوص شهدای بدر است، اما از این جواب می‌شود آنهایی هم که می‌خواهند بگویند این آیه مخصوص شهداست گویا بگوئیم این جواب برای آنها هم می‌تواند باشد، حالا بیانشان چیست؟ می‌فرمایند سه احتمال وجود دارد؛ احتمال اول این است که بگوئیم انسان بعد از دنیا نابود می‌شود اما خدای تبارک و تعالی اعجازی راجع به شهید می‌کند و این کرامتی از خدا برای شهید است، شهید زنده است، جسمش هم که از بین رفته باشد زنده است! آن وقت نتیجه‌ی این احتمال این می‌شود که بگوئیم خدا در مورد شهید اعجاز می‌کند، بگوئیم این یک کرامت خاصی است مربوط به شهدا، شبیه اینکه می‌گویند در روز قیامت یک بابی است در بهشت برای مجاهدین، بگوئیم این هم یک کرامت خاصی است مربوط به شهدا، خدا به نحو معجز گونه اینها را زنده قرار می‌دهد. نتیجه‌اش این است که بگوئیم این اعجاز در مورد پیامبر نیست، در مورد ائمه معصومین علیهم السلام نیست، انبیاء ندارند و این خیلی مشکل است! بگوئیم خدا یک عنایت خاصی به شهدا کرده و این عنایت را به پیامبر اکرم و ائمه معصومین و سایر انبیاء ندارد، این احتمال اول و بطلان آن.

البتة برای بطلان آن نکته‌ی دومی هم هست که ایشان می‌فرمایند اگر ما آمدم معتقد شدیم به اینکه انسان با موت فانی می‌شود و ایجاد او محال می‌شود، اعجاز در امور محال معنا ندارد، اعجاز در اموری است که از نظر قابلیت امکان دارد ولی قدرت بشری عاجز از آن است. اما در امور مُحال اعجاز معنا ندارد، فرض کنید عبور دادن یک شتر از سوراخ یک سوزن محال است، مظروف اگر از ظرف بزرگتر باشد محال است و نمی‌شود بگوئیم خدای تبارک و تعالی این را با اعجاز انجام می‌دهد! اعجاز به امور محال تعلق پیدا نمی‌کند، اجتماع نقیضین و اجتماع ضدین محال است، چیزی که محال است اعجاز به آن تعلق پیدا نمی‌کند، کسانی که می‌خواهند بگویند انسان با موت فانی می‌شود و از بین می‌رود، یعنی دیگر تمام شد! وقتی که تمام شد دیگر معتقدند نه قیامت وجود دارد و نه احیایی وجود دارد! لازمه‌اش این است که بگویند خدا فقط از طریق اعجاز این شهید را زنده نگه می‌دارد، می‌فرمایند مستلزم این است که ما بگوئیم مُحال متعلق برای اعجاز قرار بگیرد، در حالی که اعجاز به امور ممکن تعلق پیدا می‌کند و به امور مُحال تعلق ندارد. این یک احتمال که مرحوم علامه فرمودند، دو احتمال دیگر هم در کلام علامه هم آن ملاحظه بفرمایید تا ببینیم نتیجه چه می‌شود.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين